

قسمت اول

محرم ایردموسی

پیامی از سیاره مویبوس

آگوست فردیناند مویبوس
۱۷۹۰-۱۸۶۸



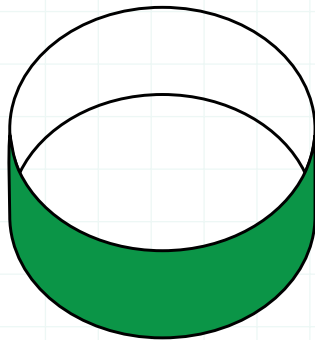
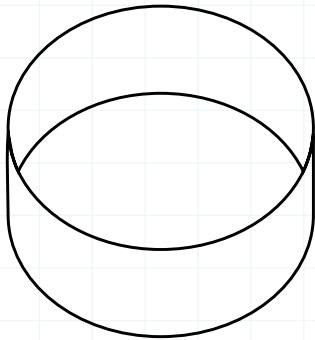
شما فردیناند دوم هستید. پس درست گرفتم. فردیناند اول شرف حضور دارند؟» تعجبم بیشتر شد. اما صبر کنید. یکی از اجداد من با من هم نام بوده. گفتم: «گوشی لطفاً چند دقیقه خدمتان باشد.» بعد بدون اینکه منتظر پاسخ باشم، دویدم سمت کتابخانه. روی دیوار عکسی از شجره‌نامه خانوادگی بود و وقتی ۳۰۰ سال رفتم عقب‌تر، رسیدم به این عکس. تقریباً مطمئن شدم که منظور از فردیناند اول همین جد من است. گفتم: «الو. درست حدس زدید، من فردیناند دوم هستم و متأسفانه جد من خیلی وقت است که از دنیا رفته‌اند.» بعد بلافاصله ادامه دادم: «بخشید، شما خودتان را معرفی نکردید.»

زنگ تلفنم به صدا درآمد و بیدارم کرد. نگاه کردم بینم کدام وقت‌شناسی است که از خواب ناز مرا محروم کرده. اما شماره‌ای نیفتاده بود و به جای رقم‌ها، حرف‌های عجیب و غریب بر صفحه ظاهر می‌شدند. نمی‌خواستم جواب بدهم، اما کنجکاو شدم که بینم داستان از چه قرار است. گفتم: «فردیناند هستم، بفرمایید.» صدایی با تأخیر چندثانیه‌ای در جوابم پرسید: «آگوست فردیناند مویبوس، شما خودتون هستی؟» اسم من فقط فردیناند مویبوس بود. گفتم: «مطمئن هستید که شماره را درست گرفته‌اید؟ اسم من آگوست فردیناند نیست. فقط فردیناند مویبوس است.» صدای پشت خط دوباره با تأخیر گفت: «آها!

بودم. به آگوست گفتم که بذر این گیاهان زمینی را به من هم بدهد. فردیناند به من گفت: ما در روی زمین هم روز داریم و هم شب. در روز از نور خورشید استفاده می‌کنیم و در شب و در نبود نور استراحت می‌کنیم. سیاره شما این‌گونه نیست و یک روی آن همیشه روشن است و یک سمت آن همیشه تاریک. و پرسید: چگونه از مزرعه‌ها در برابر نور همیشگی ستاره پروکسیما محافظت می‌کنید؟ من به او گفتم که مجبور هستیم سایبان‌های متحرکی بسازیم تا جلوی سوختن محصولاتمان را بگیریم. اینجا بود که جد تو رفت و یک تکه کاغذ نواری شکل آورد.



و دو سر آن را به هم وصل کرد تا نمونه‌ک (ماکت) سیاره ما را بسازد. فردیناند دو سر نوار کاغذی را با چسب به هم وصل کرد.



بعد روی بیرونی آن را با رنگ سبز رنگ کرد.

از طرف دیگر، جمعیت ما زیاد شده بود و ساکنان سیاره کم‌کم داشتند به جان هم می‌افتادند. من جوانی بودم که به تازگی به عنوان شهردار سیاره انتخاب شده بودم و نمی‌دانستم چه کار باید بکنم. این را هم بگویم که ضخامت سیاره ما زیاد نیست و با واحدهای اندازه‌گیری شما ضخامتی حدود ۱۰۰۰ متر دارد. همچنین برای ساکنان سیاره، راه رفتن روی دو سمت سیاره به دلیل وجود جاذبه امکان‌پذیر است.

یک شب که داشتیم به این مشکل سیاره فکر می‌کردم و به دور دست‌ها خیره شده بودم، در گوشه‌ای از منظومه شمسی در نقطه‌ای از سیاره زمین، نور درخشانی دیدم. به خودم گفتم شاید این نشانه‌ای باشد که باید دنبال کنم. منظومه پیمایم را آماده کردم و راه افتادم. می‌دانستم که در این سیاره موجوداتی به نام انسان زندگی می‌کنند. البته ما را از روبه‌رو شدن با انسان‌ها نهی کرده بودند، اما برای حل مشکل سیاره، هر خطری را حاضر بودم بپذیرم.

صحبت‌های گاوس به اینجا که رسید گفتم: «پس به این فکر افتادید که به زمین حمله کنید.»

گاوس گفت: «شما زمینی‌ها چرا این قدر پیش‌گویی می‌کنید؟! صبر داشته باش بچه‌جان!»

و ادامه داد: «آن شب جد تو را در حالی ملاقات کردم که در حال رصد کردن سیارات بود و خیلی هم از دیدن من متعجب نشد. انگار از وجود سیاره ما اطلاع داشت.»

جد تو حتی شکل سیاره ما را هم روی برگه‌هایش کشیده بود. با دیدن برگه‌ها فهمیدم که با یک انسان عالم طرف هستیم و او احتمالاً بتواند مشکل سیاره ما را حل کند.»

آن شب فردیناند به من گفت که دمای دو روی سیاره شما با هم خیلی متفاوت است و من مشکل را برای آگوست فردیناند اول تعریف کردم. جد تو از من فرصت خواست. در حالی که او مشغول فکر کردن بود، من در حیاط خانه قدم می‌زدم و شیفته گیاهان زمینی شده

صدای پشت خط گفت: «من شهردار سیاره موبیوس هستم؛ نزدیک ستاره پروکسیما و اسمم گاوس است.»

با تعجب پرسیدم «گاوس؟!»
صدای پشت خط گفت: «بله، گاوس. داستانش طولانی است. این اسمی است که جد تو روی من گذاشت.»
با کمی ترس پرسیدم: «لان ۳۰۰ سال است که فردیناند اول یا همان خالق اسم شما از دنیا رفته. آن وقت شما هنوز زنده‌اید؟»
گاوس یا همان صدای پشت خط خندید و گفت: «ببخشید، فراموش کرده بودم که عمر ساکنان زمین کمتر است.»

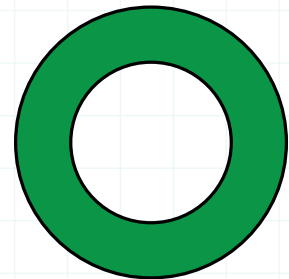
اما یک دفعه انگار که یاد چیزی افتاده باشد، لحنش عوض شد و گفت: «پس فردیناند موبیوس خیلی وقت است که روی زمین نیست. خیلی بد شد.»

پرسیدم: «حالا چه کارش داشتید؟ من هم مانند جدم که ستاره‌شناس و ریاضی‌دان بوده، تخصصم ریاضیات است.»

گاوس گفت: «چه خوانده‌ای؟ ریاضیات؟»
بعد ادامه داد: «این کلمه به گوشم آشناست. به گمانم از زبان جدت شنیده بودم. شاید هم مشکل سیاره ما به همین ریاضیات مربوط باشد.»

کم‌کم این مکالمه داشت عجیب و عجیب‌تر می‌شد. برای لحظه‌ای فکر کردم که هنوز در خواب هستم. اما خواب نبودم. پرسیدم: «حالا این مشکل سیاره شما که هم‌نام خانوادگی من است، چیست؟»

گاوس گفت: «من حدود ۳۰۰ سال قبل با جد تو آشنا شدم. سیاره ما در آن زمان به شکل یک نوار مستطیلی دایره‌ای شکل بود (شکل زیر) که یک سمت آن با نور ستاره پروکسیما همیشه گرم و سرسبز بود و روی دیگر آن که نور نمی‌دید، سرد و لم‌بزرع بود.»



فردیناند اول، تو چه کار کردی گاوس؟»
گاوس گفت: «دیگر خودت باید از نام سیاره که الان به افتخار جد تو سیاره موبیوس است فهمیده باشی. از آگوست بذر گیاهان زمینی را گرفتیم و به سیاره ما بازگشتم. یک سال پروکسیمایی هم طول کشید تا جراحی فضایی پیشنهادی جد تو را انجام دهیم و چهار سال پروکسیمایی طول کشید تا همه جای سیاره سبز شد. ما هم مثل شما شب و روزدار شدیم. و به افتخار جد تو، آگوست فردیناند موبیوس، نام سیاره را به سیاره موبیوس تغییر دادیم.»

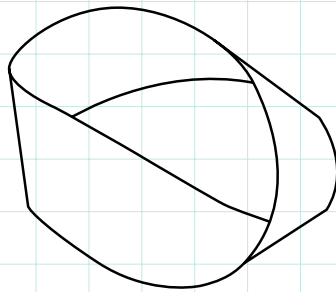
صدای گاوس داشت ضعیف تر می شد. پرسیدم: «ماجرای اسم سیاره را گفتی، ماجرای اسم خودت را نگفتی.»

صدای پشت خط به قدری ضعیف شده بود که دیگر چیزی نمی شنیدم. روی صفحه تلفن این جمله نقش بست: «فردا دوباره تماس می گیرم. این بار نوبت توست فردیناند دوم تا مشکل ما را حل کنی.»

ارتباط قطع شد. تلفن حسابی داغ شده بود. من چیز زیادی درباره آگوست فردیناند موبیوس نمی دانستم؛ جز اینکه خالق نوار موبیوس و یک ستاره شناس بوده است. به اینترنت مراجعه کردم تا شاید اطلاعات بیشتری دستگیرم شود. تنها چیزی که فهمیدم این بود که جد من شاگرد ریاضی دان معروف آلمانی، **کارل فردریش گاوس** در دانشگاه گوتینگن بوده است. لابد به همین خاطر این نام زمینی را روی شهردار سیاره موبیوس گذاشته بودند. شاید گاوس تأثیر زیادی روی جدم داشته که چنین کاری کرده بود.

انگار که از یک ماجراجویی فضایی برگشته باشم، حسابی گرسنه شده بودم. اما گاوس برای چه مشکلی تماس گرفته بود؟ مجبور بودم تا فردا صبر کنم.

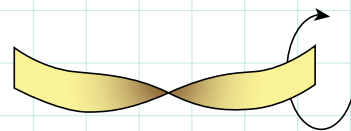
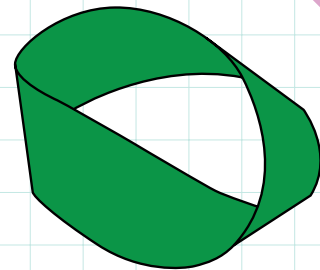
آگوست فردیناند گفت: دقیقاً پرسیدم: فایده این کار چیست؟ آگوست گفت: این طوری سیاره شما دیگر پشت و رو ندارد و فقط یک رو دارد و چون مثل یک تسمه در حال چرخش هم هست، همه جای آن مقابل نور ستاره پروکسیمیا قرار می گیرد. ضخامتش آن قدر است که بتوانید همه جای آن کشاورزی کنید. این طوری زمین هایتان دوبرابر می شوند. به علاوه به سایبان های متحرک هم دیگر احتیاجی ندارید.



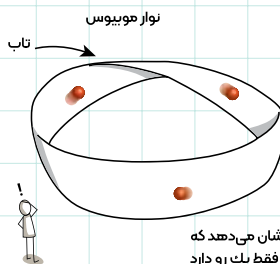
صحبت های جد تو آگوست فردیناند موبیوس که به اینجا رسید، هم خوش حال بودم و هم ترسیده بودم. ما منظومه پیما داشتیم، اما انسان های روی زمین فکر داشتند و می توانستند با این توانایی فکری شان ابداع کنند. ما با واحد زمانی شما میلیون ها سال زندگی کرده بودیم تا به اینجا رسیده بودیم، اما انسان که موجودی چند ده هزار ساله است، توانسته بود چنین پیشرفتی داشته باشد.»

صحبت های گاوس به اینجا که رسید، پرسیدم: «نگفتی چرا ترسیده بودی.» گاوس ادامه داد: «خب این توانایی دو رو دارد. روی سبز آن را گفتم، اما سمت تاریکش که مرا آن موقع نگران کرد، این بود که نکند انسان از این ابداعاتش در مسیر درست استفاده نکند. ترسی که الان می بینم بی مورد هم نبوده.»

لابد گاوس در تمام این سال ها شاهد خرابکاری های انسان روی زمین بوده و از ترس انسان ها به زمین نزدیک هم نمی شده است. ارتباط گاوس داشت ضعیف می شد. پرسیدم: «خب، بعد از شنیدن طرح



اما به یکباره فکری به ذهنش رسید. نوار کاغذی مستطیلی دیگری برداشت و دو سر آن را به هم نزدیک کرد. اما قبل از اینکه با چسب آن ها را به هم وصل کند، یکی از دو سر نوار را 180° تاب داد و سپس دو سر نوار را به هم وصل کرد.



این شکل نشان می دهد که نوار موبیوس فقط یک رو دارد

بعد رو کرد به من و گفتم: طبق محاسباتی که من انجام داده ام، ضخامت سیاره شما دقیقاً 1024 متر است.

در حالی که از تعجب داشتم شاخ اضافی درمی آوردم، به آگوست فردیناند گفتم: درست است. فردیناند اول ادامه داد: شما باید سیاره تان را یک جراحی فضایی بکنید و آن را به این شکل دریاورید. منظورش را فهمیده بودم، اما برای اطمینان پرسیدم: یعنی می گویی سیاره مان را مثل این نوار کاغذی از جایی ببریم و یک سر آن را تاب بدهیم و بعد دوباره به هم بچسبانیم. درست است؟